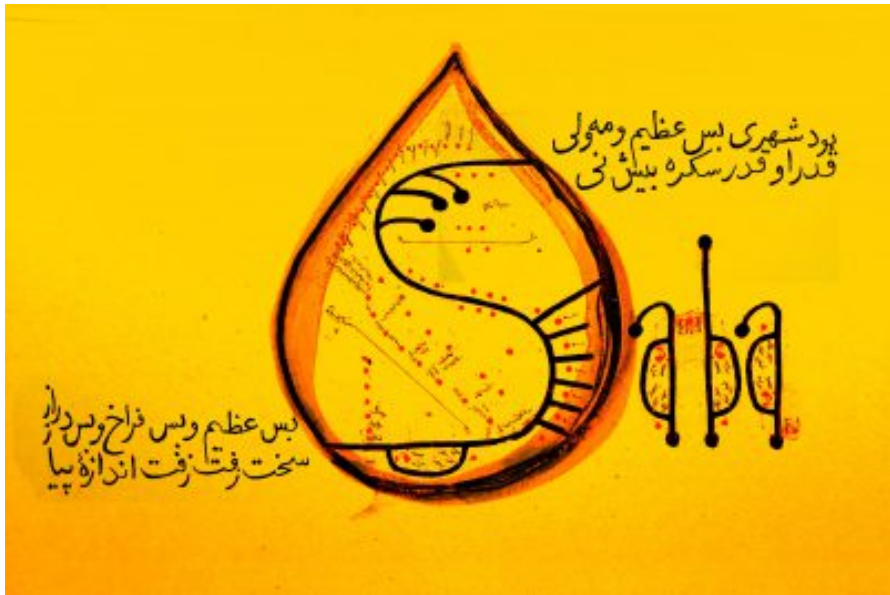
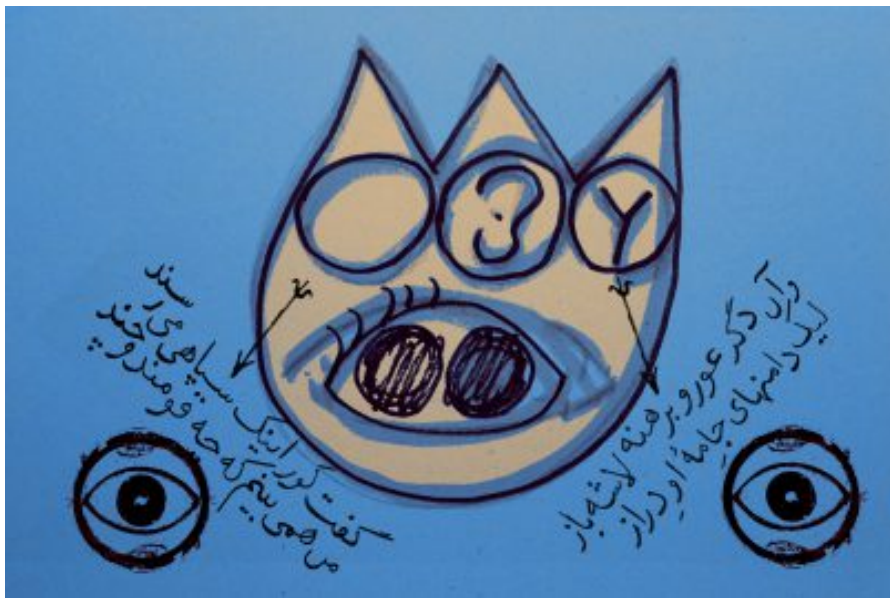


احق‌های شهر سبا



حضرت مثنوی کتابی است مشکل‌تر از مشکل
و آسان‌تر از آسان، آن بر عاقل و این بر نادان







گفت کر آری شنودم با بگیشان
که چه می نویزند پیدا و نهان

آن برهنه گفت ترسان زین صم
که بپزند از درازی دامتم



کورگفت اینک به نزدیک آمدند خیر بگریزم پیش از زخم و بند



گره می گیر که آری مشغله می شود نزدیک باران هله



آن برهنا گشت آوه دامم
ارطع برند و من ناامم
شهر را هشتند ز بیرو امید
در هزیمت در دهی اندر





آهنگها را کفر برای هر یک چون
در کشیدوی ز طبعی در همچنان
با چنان کبیری و هفت اندام
از شکاف در پرورن جستار



بدم آمد فضا اهل سبالا کر دم احمق میباشان شد و بال آن سیاه ماند به شهر بس کلان را در فضا به بنویز از کوزکنان کوزکنان انصافاً می آوردند از درج در انصافشان بس سر و پندار هرفرا گویند در انصافها کج می جو در همه دولتها بود شهری بس عظم و مه ول افر لو قدر سکره پیش ل ا بس عظم و بس فراخ و بس دراز ا سخت زفت زفت لغاتاً یاز مردم ده شهر جمیع لغویان یک جمله سه بن انستروال انرو طلق و طلاق و شیرا یک آن جمله سه عظم به خصوصاً جان ناکرده به جانان باعقل اگر هزارانست باشد نم بن آن یکی بس نور بین و دیده کوزا از سلیمان کوز و دیده پای میروا و آن دگر بس بیزگوش و سخت کرا کج و در وی نیست یک جو سنگ زرا و آن دگر عور و برجه لاندماز ا یک نامهای جمله لو دوزا گت کوز اینک سیاه می رسند از من می ریم که چه فرسند و چندان گت کرا آری ندیوم با انگشان که چه می گویند پندار همان آن برجه گت رسان زین ممتا که بود از فرازی دلم کوز گت اینک به نزدیک آمدند عور بگردم پیش از زخم و بد ا که می گوید که آری سلفه می شود تردیکو باران هلا آن برجه گت تبه دلم از طلع برد و من قائم ا شهر را هشتاد و بیرون آمدند در هزیت در دعی افر شدند افر آن نه مرغ فریه یافتند ا یک ذرا گوشت بر وی نه نزد مرغ مرده خشک و زخم کلاخ استخوانها را گشته چون پناخ از آن می خوردند چون از صید شیرا هر یکی از خوردنش چون پیل شیرا هر سه زان خوردند و بس فریه شدند چون سه پیل بس بزرگ و سه شدند آنگنان کر فریس هر یک سوان در نگیندی ز رفتی در هلا با چنین گویی و هفت اتمام رفت از شکاف در بیرون جسد و رفت ...



Wehr unter: www.ifagverlag.de/Ranis-Projekt